



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ (۱) حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (۲) كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳) ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۴) كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ

الْيَقِينِ (۵) لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ (۶) ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ (۷) ثُمَّ لَتَسْتَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (۸)﴾

سوره مبارکه «تکاثر» که ظاهراً در مکه نازل شد و طبق برخی از شأن نزولها در مدینه نازل شد، این درباره رهبری فرد و جامعه و کیفیت بهره‌برداری از نعمت‌هاست؛ هم در بخش معرفت‌شناسی نعم، هم در بخش اجرا و کارگزاری نعم.

ذات اقدس الهی جهان را آفرید دنیا را معرفی کرد انسان را آفرید خصیصه‌های ادراکی او را هم کاملاً تشریح کرد. آنچه در جهان هست آن را مسخّر انسان قرار داد، چیزی در نظام سپهری اعم از آسمان و زمین و «ما بینهما» نیست مگر برای بهره‌برداری از انسان و این حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌های وسیع جهانی است که ذات اقدس الهی جامعه بشری را به مطالعه کتاب‌های آسمان و زمین و «بین الارض و السماء» دعوت کرده است. اینکه فرمود نظر کنید در آسمان و زمین و برای شما مسخّر شد؛ یعنی چیزی در آسمان یا زمین یا «بین الارض و السماء» نیست مگر اینکه برای شما خلق شد، یک؛ و من آن را مسخّر برای بشریت کردم، دو؛ امکانات تسخیر و امکانات بهره‌وری از

این نظام را در نهاد و نهان بشریت نهادینه کردم، سه؛ بشر نمی‌تواند بگوید من نمی‌توانم آفتاب را بفهمم، شمس را بفهمم، مریخ را بفهمم؛ همه اینها هست منتها توزیع شده است.

بعد فرمود اگر اینها درست رهبری بشود جامعه متمدن می‌شود که در نوبت‌های قبل در بخش پایانی سوره «بینة» آمد که شما بهترین مردان روزگار هستید ﴿هُمُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾^۱ و این جمله خبریه هم به داعی انشاء القا شده است؛ یعنی بکشید تمدن شما بهترین تمدن و جامعه شما برترین جامعه و افراد شما والاترین افراد و کودکان و بزرگان و جوانان شما بزرگ‌ترین افراد جامعه باشند ﴿هُمُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾. مؤمنان این چنین‌اند.

یک وقت سخن از پایان کار اهل ایمان در بهشت است آن حساب جدایی دارد؛ اما فرمود بهترین مردم روزگار مردم با ایمان‌اند. اگر علم نباشد هنر نباشد بهره‌وری از نظام سپهری نباشد بهره‌برداری از دریا و عمق زمین نباشد چه ﴿خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ ای؟ فرمود چیزی در جهان نیست مگر اینکه برای بشر خلق کردم، یک؛ و مسخر کردم، دو؛ مسخر خداست و لاغیر. اما این مائده و مادبه را خدا گستراند تا بشر استفاده کند، این یک نکته؛ بعد فرمود اگر بخواهید اهل قیام و مقاومت باشید چه در برابر دشمن داخل چه در برابر دشمن خارج، باید جیب شما و کیف شما پر باشد، این دو. این را در سوره مبارکه «نساء» فرمود که اموال شما، ثروت شما، قدرت و امکانات ملی شما عامل قیام شما است و این را به دست هر کسی که سفیه است و مانند آن ندهید ﴿لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي﴾^۲ که خدا این اموال را عامل قیام و قوام شما قرار داد و اگر این مال سبب قیام یک ملت است نباید به دست سفیه باشد که این بخش مکرراً به مناسبت آیات سوره مبارکه «نساء» و غیر «نساء» گذشت.

۱. سوره بینة، آیه ۷.

۲. سوره نساء، آیه ۵.

اما آنچه در این نوبت مطرح است این است که درباره جامعه بحث مکرر گفته شد؛ اما درباره فرد؛ فرمود این مال را که ذات اقدس الهی در اختیار شما قرار داد در درون خود افراد فراوانی هستند یعنی قوا، افراد بی شماری هستند یعنی قوا، مسئولان داوطلب زیادی هستند یعنی قوا، در بخش‌های اندیشه شعب فراوان واهمه از یک طرف صف کشیده‌اند، شعب بی شمار قوه خیال و متخیله از یک طرف صف کشیده‌اند، اینها اندیشه‌ورزی کنند به حسب ظاهر. در بخش‌های اجرا نیروهای مسلح شهوت از یک سو با زیر مجموعه آنها، نیروهای مسلح غضب از یک سو، آن با پنبه سر می‌برد این با سلاح، از یک سو؛ همه اینها صف کشیده‌اند تا دستورهای خیال و وهم را اجرا کنند. اگر امکاناتی که در اختیار فرد است حالا یا به ارث رسید یا به کسب فراهم کرد مالی را فراهم کرد اگر قانون‌گذاری او به دست وهم و خیال باشد از یک سو، اجرایش به دست شهوت و غضب باشد از سوی دیگر، می‌شود ﴿الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾ تا زمان مرگ این است که صفر سرمایه‌های من بیشتر است! آن چک‌هایی که من می‌توانم بکشم بیشتر است! مال من بیشتر است! اولاد من بیشتر است! قبیله من بیشتر است! حزب من بیشتر است! جناح من بیشتر است! این تکاثر و کثرت طلبی شما را سرگرم می‌کند تا مرگ. گرچه در بخشی از نقل‌ها آمده در بخشی از شأن نزول‌ها آمده که عده‌ای خواستند برتری قبیله خود را بر قبیله دیگر ثابت کنند و گفتند که ما جمعیتمان این قدر است آنها گفتند ما جمعیتمان این قدر است اینها افراد قبیله خودشان را شمردند تا رسیدند به اینکه به قبرستان بروند بگویند این قبر فلان شخص است از قبیله ما است، این قبر فلان شخص است تکاثر در قبیله از نظر فرد، آن را هم گفته‌اند.

اما عمده آن است که این غده بدخیم در قبایل و امم گذشته هم بود که آنها می گفتند ﴿نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا﴾^۱ بعضی ها می گفتند ﴿أَحْسَنُ أَثَانًا وَ رِيًّا﴾^۲ من محفل من مجلس من جشنم چشمگیرتر است بیشتر به دید می آید و مانند آن! تلاش و کوشش این بود. این گرفتاری در گذشته هم بود، در امم گذشته هم بود. اما بیان قرآن کریم این است که شما در پنج بخش دارید بازی می کنید و جمع بندی این بخش های پنج گانه هم به یک بخش است. فرمود به اینکه ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ﴾^۳ دنیا پنج بخش دارد یا زمان کودکی است که دارد بازی می کند یا نوجوانی است که لهو است یا دوران سالمندی است که یک مقداری به زینت و به سر و صورت رسیدن و اینهاست یا به قدرت و مقام و جاه است یا نه، دوران سالمندی فرا رسیده است، نه اهل بازی است نه اهل سرگرمی است نه اهل زینت و ورزشی به سر و صورت و جاه و لباس است فقط به تکاثر است که من این قدر مال دارم این قدر فرزند دارم این قدر قبیله دارم اینهاست.

این مراحل پنج گانه ای که در دوران زندگی است در هر مرحله یا لعب است یا لهو، یا زینت است یا تفاخر یا تکاثر. گرچه قسم شیء قسیم شیء نمی شود، اما لهو به معنای جامع اقسام پنج گانه را که یکی از اقسام پنج گانه لهو در مقابل لعب است آن را هم شامل می شود که تمام این مجموعه ها سرگرمی است. کسانی که راه شناس هستند و راه بلد هستند و مقصدیاب هستند اینها نه اهل بازی اند نه می شود اینها را بازی داد، نه اهل لغو هستند نه با اینها می شود لغوکاری کرد، نه اهل لعب هستند نه می شود با اینها ملاحظه کرد، نه اهل لهو هستند نه می شود الهاء کرد.

۱. سوره مریم، آیه ۷۴.

۲. سوره حدید، آیه ۲۰.

در سوره مبارکه «مؤمنون» فرمود مردان الهی کسانی‌اند ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * ... وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾^۱ اینها اهل بازی نیستند اهل حرف لغو نیستند، گرچه فرقی بین لغو و لعب هست لهُو و لعب هست؛ اما یک جامع مشترکی دارند. فرمود مردان الهی که برده و بنده خدای سبحان‌اند آنها اهل بازی و لهُو و لعب نیستند. در سوره مبارکه «نور» «کما تقدم مراراً» فرمود اینها نه تنها خودشان به طرف بازی نمی‌روند اینها را نمی‌شود بازی داد. یک وقت است که یک بازیگر سیاسی است یک وقت می‌شود او را به سیاست بازی داد، یک وقت بازیگر فتی است یک وقت می‌شود او را بازی داد؛ فرمود اینها نه به طرف بازی می‌روند نه می‌شود اینها را بازی داد ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمُ﴾^۲ «الهَاء» یعنی اینها را بازی دادن، اینها را بازی گرفتن، اینها را به صحنه آوردن، از اینها سوء استفاده کردن. اینها آن قدرت را دارند که خود را و عظمت و جلال و شکوه معنوی خود را در اختیار کسی نگذارند، کسی نمی‌تواند الهاء کند؛ خودشان هم برتر از آن هستند که به طرف لهُو و لعب بروند.

بنابراین مردان الهی در تمام آن اقسام پنج‌گانه مصون هستند، یک؛ وقتی بخواهیم جمع‌بندی کنیم آن اقسام پنج‌گانه را به صورت لهُو در بیاوریم از لهُو مصون‌اند، دو؛ اما اگر کسی مرد الهی نباشد آنچه را که گرفت در قسمت تقنین به دست وهم و خیال می‌دهد، در قسمت اجرا به دست شهوت و غضب می‌دهد؛ آن عقل نظری را یا ندارد یا حاکم معزول‌اند، آن عقل عملی را ندارد یا حاکم معزول‌اند که فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ»^۳ بیان نورانی امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) است.

فرمود بازیگری شما را سرگرم کرد تا زمان مرگ. این نعم الهی برای آن است که خوب زندگی کنید، یک؛ جامعه را دریابید، دو؛ تولید کنید، سه؛ بیکار نباشید؛ پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست مزدور را نبوسید، دست

۱. سوره مؤمنون، آیات ۱ و ۳.

۲. سوره نور، آیه ۳۷.

۳. نهج البلاغه (للصّبحی صالح)، حکمت ۲۱۱.

کسی که کار می‌کند تولید می‌کند برای خود کار می‌کند را بوسید؛^۱ چون مزدوری در اسلام مکروه است. آن
نهی‌ای که مرحوم صاحب وسائل و سایر محدثان و راویان در جوامع روایی‌شان نقل کردند،^۲ از بعضی‌ها منع شدید
در می‌آید که مبادا کسی تمام حیثیت خود را در اختیار کارفرما قرار بدهد که او بهره‌بردار، یک؛ مقداری مُزد بگیرد،
دو. فرمود برای خودت کار بکن، خودت تولید بکن. اگر این مال که نعمت است به دست خود انسان به نعمت
تبدیل نشود «نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ»^۳ که آن را هم فرمودند.

اما اگر به نعمت تبدیل بشود می‌شود لهو و لعب. قانون‌گذاری کیفیت اقتصاد و تولید و جمع ثروت به دست وهم و
خیال است، کیفیت اجرای آن مصوبات وهم و خیال به دست شهوت و غضب است این آدم را سرگرم می‌کند تا
زمان مرگ و زمان مرگ هم هیچ اثری برای انسان نمی‌ماند. در حالی که ذات اقدس الهی فرمود شما در بهترین
مکتب زندگی می‌کنید، ما در بهشت را نبستیم، ما در بهشت و جهنم را نبستیم ما بین شما و جهنم و بهشت دیوار
نکشیدیم، خیلی هم از شما دور نیست، خودت را دریاب هم بهشت را می‌بینی هم جهنم را.

اگر «علم الیقین» داشته باشی به رهاورد انبیا که آنچه آنها گفته‌اند «حقّ لا ریب فیه»، به اینها عالم بودید نه بازی
کردید و نه دیگران را به بازی گرفتید؛ وهم و خیال را به امامت عقل نظری هدایت کردید، شهوت و غضب را به
رهبری عقل عملی هدایت کردید؛ هم در جهاد درون پیروز هستید هم در جهاد بیرون پیروز هستید، هم نعمت را
به نعمت تبدیل نکردید هم آه و افسوس و تگابن را در پیش ندارید که «يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ
التَّغَابِنِ»^۴ آن‌گاه هم بزرگانی از اهل عرفان این را گفتند؛ آنهایی که اهل معرفت گفتند، گوشه‌ای از آن حرف‌ها در

۱. اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۶۹.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۹، ص ۱۰۳.

۳. نهج الفصاحة، ص ۷۸۶.

۴. سوره تغابن، آیه ۹.

کشف^۱ زمخشری آمده است که عده‌ای در حوزه و دانشگاه مشغول تکاثر در علم هستند، فلان مطلب را یاد بگیرند فلان مطلب را یاد بگیرد، نه سحرخیز است نه سحرخیزی دارد، نه ناله شبی دارد نه آه سحری دارد، اهل عبادت و زهد و عمل نیست، اهل علم است، این علم در پایان زندگی ممکن است از یاد من برود:

آنها که خوانده‌ام همه از یاد من برفت *** الا حدیث دوست که تکرار می‌کنم^۲

این را ذات اقدس الهی در قرآن فرمود که ﴿وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا﴾^۳، ما اینها را به شما دادیم یک روزی دادیم که ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾^۴ این نکره در سیاق نفی است. آن هم در پایان زندگی ﴿وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا﴾ آن هم نکره در سیاق نفی است: «آنها که خوانده‌ام همه از یاد من برفت *** الا حدیث دوست که» در نماز و روزه و دعا و مناجات و ذکر و فکر صرف می‌کنم، «الا حدیث دوست که تکرار می‌کنم». فرمود این مدرسه هست اگر «علم البقین» داشته باشید، باور کنید آنچه را که انبیا(علیهم السلام) گفته‌اند بهشت و شما فاصله ندارید، جهنم و شما فاصله ندارید، معاد و شما فاصله ندارید کاملاً می‌بینید و در بیانات نورانی حضرت امیر آن خطبه‌ای که فرمود: «فَهُمْ وَ الْجِنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا»^۵ اول در حد «كأن» است و با «كاف» است که گویا بهشت را می‌بینند گویا جهنم را می‌بینند. آن «حارثة بن زید» که مرحوم کلینی قصه‌اش را در کافی نقل کرد آن هم در مقام «كأن» بود پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از نماز صبح دید که این جوان خیلی زردچهره

۱. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۷۹۱ و ۷۹۲.

۲. دیوان سعدی، غزل ۴۲۱.

۳. سوره حج، آیه ۵.

۴. سوره نحل، آیه ۷۸.

۵. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، خطبه ۱۹۳.

است فرمود: «كَيْفَ أَتَتْ؟» عرض کرد: «أَصْبَحْتُ مُؤْمِنًا حَقًّا»؛ حضرت فرمود هر چیزی علامتی دارد علامت یقین تو چیست؟ گفت: «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي» که مقام «كَأَنَّ» است، گویا عرش را می بینم.^۱

در جریان «علم الیقین» و «عین الیقین» و «حق الیقین» سخن از متیقن و معلوم نیست که چه چیزی را می بینید، مقداری فرمود ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾ این تمثیل است و نه تعیین ﴿لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾ «لترون الجنة»، «لترون العرش»، «لترون الكرسي»، «لترون كذا و كذا و كذا و كذا»! این مثال است؛ منتها چون مناسب با الهاء است و تبهکاری تبهکاران است از جهنم سخن گفت. آن حرفی که بعضی اهل معرفت گفتند و گوشه‌ای از آن حرف در کشف زمخشری آمد، خیلی از ما گرفتار فراهم کردن کثرت مال هستیم؛ «نحن اکثر منه علماء، نحن اکثر منه تفسیراً، نحن اکثر منه فلسفةً و كلاماً و فقهاً و اصولاً» این است. اما آن کسی که اهل راز و نیاز و خضوع و سجده و شکر است که نمی گوید «نحن اکثر منه سجدةً، نحن اکثر منه صلاةً»، او مواظب زبانش است مواظب ذهنش است مواظب فکرش است مواظب ذکرش است. «مَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَكَ»^۲ است از خودش چیزی ندارد تا بگوید «نحن اکثر، نحن اکثر»!

این حرفی که آن مردان بزرگ گفتند سرجایش محفوظ است، ولی این دالان هست که اگر «علم الیقین» باشد انسان می بیند، بعد وارد صحنه می شود؛ «علم الیقین» است و «عین الیقین» است و «حق الیقین»، هر سه مرحله هست. گرچه برخی‌ها به سبک دیگری تفسیر کرده‌اند؛ اما سیدنا الاستاد (رضوان الله تعالی علیه)^۳ راهی که بزرگان

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۵۴.

۲. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۱، ص ۶۳.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۱۴۰.

باید می‌رفتند رفتند؛ ایشان هم همان راه بزرگان را طی کرده است و فرمود اگر بخشی از «علم الیقین» علم را انسان شفاف و برهانی کند کم‌کم «از علم به عین آمد وز گوش به آغوش».^۱

در بندگی آنجا که ورا پای و مرا سر *** در خواجگی آنجا که ورا حلقه مرا گوش^۲

به قول سنایی اگر این چنین شد این نه اهل بازی است نه می‌شود او را بازی داد، نه اهل هلو است نه می‌شود الهاء کرد؛ آن سوره مبارکه «نور» این بود: ﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ﴾ او اهل الهاء نیست، نمی‌شود او را بازی داد او بازی را زیر پای خود گذاشت؛ بنابراین نه به بهاء، نه به بهانه با هیچ عاملی نمی‌شود او را به لغو یا لعب، یک؛ هلو، دو؛ زینت، سه؛ تفاخر، چهار؛ تکاثر، پنج؛ به هیچ یک از این پل‌ها و دام‌های پنج‌گانه سوره مبارکه «حدید» نمی‌شود اینها را بند کرد. لذا فرمود شما سرگرم این کار نباشید و گرنه گرفتار کار جاهلیت خواهید بود.

یک خطبه نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) دارد که درباره برزخی‌هاست؛ چون خود حضرت فرمود مردان الهی کسانی‌اند که «فَهُمْ وَالْجِنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا»؛ این خطبه تقریباً بیست صفحه است شریف رضی(رضوان الله تعالی علیه) این را تقطیع کرده است، بخشی را در همان خطبه‌ای که هم‌ام گفت نقل کرد بخشی را هم در آخرهای خطبه‌های نهج البلاغه آنجا که فرمود: «قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَأَمَاتَ نَفْسَهُ»^۳ او وهم و خیال را نکشت، وهم و خیال از بهترین نیروهای درونی‌اند، منتها باید مأموم عقل نظری باشند به امامت او نماز جماعت بگذارند. شهوت و غضب از بهترین نعمت‌های الهی است نباید اینها را خفه کرد. مأموم عقل عملی آن شهوت است آن غضب است که در راه صحیح ذکر می‌شود علاقه پیدا می‌کند این اشتها را به خوردن و مانند آن که نیست اینکه درباره حیوانات هم هست که می‌بینید در بخش‌هایی که سخن از خوردن است می‌فرماید: ﴿كُلُوا وَ

۱. دیوان اشعار سنایی غزنوی، غزل ۲۰۹.

۲. دیوان حکیم سنایی، ص ۳۳۶.

۳. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۲۲۰.

ارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ^۱؛ ﴿مَتَاعاً لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ﴾^۲ دو؛ اما وقتی سخن از علم و مردان الهی باشد انسان با فرشته‌ها

همنشین است؛ این شاید صدها بار گفته شد که ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ﴾^۳ در

معرفت‌شناسی، خداشناسی، توحیدشناسی، وحدت الهی‌شناسی، «وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ» را آدم بفهمد تکرار نیست،

توحید ذاتی است توحید وصفی است توحید فعلی است اینها انسان را همسفر و همنشین فرشته می‌کند:

تو فرشته شوی از پی آنک *** برگ توتست که گشتست به تدریج اطلس^۴

بنابراین هشدار الهی این است که تکاثر شما را سرگرم کرد مبدا سرگرم شوید، تا زمان مرگ شما را سرگرم می‌کند

مبدا این چنین باشید، وگرنه وقتی سرگرمی پیدا کردید شما را رها نمی‌کند؛ فرمود: ﴿كَلَّا﴾ هم الهای تکاثر کار

لغوی است، هم پیروی شما از الهای تکاثر کار لغوی است، هم زمان مرگ جا برای توبه نیست ﴿كَلَّا﴾ راه باز

است. اگر درست عالم باشید چون «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ»^۵ است؛ این «تاء» در «فَرِيضَةٌ» «تاء»ی مبالغه است نه

«تاء»ی تأنیث، وگرنه مبتدا مذکر باشد و خبر مؤنث؟! یعنی خیلی خیلی خیلی واجب است که آدم چیزی بفهمد.

در نوبت‌های قبل هم به عرض شما رسید آن معلومی که هنگام مرگ ما را رها می‌کند معلوم ما نیست. معلومی

که هنگام مرگ با ما هست در برزخ با ما هست در قیامت با ما هست و شکوفاتر می‌شود. درست است که بعضی

از علوم برنامه دنیایی ما را تأمین می‌کند ولی آن صبغه دینی‌اش که علم را دینی می‌کند آن اگر بماند؛ یعنی انسان

جهان را از منظر آیت بودن بداند، اگر منجم است لیل و نهار را آیت حق بداند ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾^۶ آیه بداند

۱. سوره طه، آیه ۵۴.

۲. سوره نازعات، آیه ۳۳؛ سوره عبس، آیه ۳۲.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۸.

۴. سنایی، قصاید، قصیده ۹۰.

۵. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۰.

۶. سوره اسراء، آیه ۱۲.

و اگر زمین‌شناس است ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ﴾^۱ باشد و مانند آن، این علم عالم را رها نمی‌کند؛ اما بعضی علم‌اند همان طوری که معلوم عالم را رها می‌کند علم هم ما را رها می‌کند اگر کسی زمین‌شناس بود دریاشناس بود صحراشناس بود شمس و قمرشناس بود بساط اینها برچیده می‌شود معلوم که نباشد علم هم نیست عالم هم دست تهی دارد.

اما معارف الهی اعتقادات الهی اوصاف الهی اسمای حسناى الهی که حدّ و حصر ندارد، این علم هر چه انسان به قیامت نزدیک‌تر می‌شود شکوفاتر می‌شود معلوم را بهتر می‌بیند؛ اول علم حصولی است بعد علم شهودی است بعد متحقق شدن به آن است. خدا غریق رحمت کند خواجه طوسی و دیگران را اینها این مثال را زدند، گفتند اگر کسی علم داشته باشد که در کنار او در فلان اتاق یک آتش است این «علم الیقین» است خودش روشن کرده است یا دیگران روشن کردند، یقین می‌داند آنجا آتش است وقتی برود در آن اتاق، این «علم الیقین» او می‌شود «عین الیقین»، وقتی دست گذاشت می‌شود «حق الیقین»، چون دارد می‌سوزد؛ بهشت هم همین طور است. فرمود اگر شما «علم الیقین» داشته باشید زمینه «عین الیقین» فراهم می‌شود، یک؛ از «عین الیقین» به «حق الیقین» بار می‌یابید، دو.

﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾ یک نقدهای ادبی جناب زمخشری در کشف دارد که این ﴿لَوْ﴾ لو امتناعیه است و جواب ندارد؛^۲ ولی ظاهرش آن سیاق و انسباق و انسباقی که بین اینها هست این تثلیث را به توحید برمی‌گرداند. یک «علم الیقین»ی هست که تکامل آن به «عین الیقین» است و کامل‌ترین آن هم «حق الیقین» است. ﴿ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ﴾؛ البته اینها هنوز وارد صحنه بهشت نشدند ﴿ثُمَّ لَتَسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾

۱. سوره فصلت، آیه ۵۳

۲. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۷۹۲.

که این نعمت را چرا به نعمت تبدیل کردید؟ ما به شما عامل قیام دادیم هم در مسائل اجتماعی، اقتصاد اجتماعی، کیف جامعه، جیب جامعه باید پُر باشد تا قدرت قیام داشته باشد؛ هم در مسائل داخلی نعمت را به نعمت تبدیل نکند که وقت گیر باشد عبادت را به هُو، عبادت را به لغو، عبادت را به زینت، عبادت را به تفاخر، عبادت را به تکاثر، به این پنج گودال سوره مبارکه «حدید» تبدیل نکند.

در ذیل ﴿ثُمَّ لَتَسْتَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ از وجود مبارک امام رضا (صلوات الله و سلامه علیه) رسیده است که «عَنِ النَّعِيمِ»^۱ نعمت همین است نعمت ولایت است نعمت توحید است نعمت قرآن است؛ کسی که قرآن را دوست داشته باشد قرآن فهم باشد قرآن را عمل کند ناشر قرآن باشد این نعمت الهی است این ثَقَل اکبر است این ولایت الهی است این حبل متین است. قرآن را خدا آویخت، نه انداخت؛ یک طرف به دست اوست آدم قرآن را که بگیرد طنابی را گرفته است که بالایش به دست ذات اقدس الهی است، این نعمت است فرمود این را تبدیل به نعمت نکنید ﴿ثُمَّ لَتَسْتَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾

مطالب جزئی در این سوره مبارکه «تکاثر» است که به مناسبت‌هایی در طی این تفسیرهای گذشته بارها گذشت؛ ولی غرض آن است که این آیه می‌گوید که هم آن کاری که دیگران قبيله‌ها را می‌شمردند تا رسیدند به شمارش قبور، آن امر باطلی است، هم آنکه ﴿نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا﴾ زمان جاهلیت باطل است و فرمود مال نعمت است به نعمت تبدیل نکنید، مال عامل قیام است به قعود تبدیل نکنید، چه در مسائل اجتماعی بیرون و چه در مسائل اخلاقی و حقوقی درون که امیدواریم ذات اقدس الهی این توفیق را به ما بدهد که ما از آن مراحل پنج‌گانه نجات پیدا کنیم نعمت را نعمت نکنیم علم را جهل نکنیم که بیان نورانی امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) است که فرمود:

۱. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص ۴۷۶.

«لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا وَ يَقِينَكُمْ شُكًّا إِذَا عَلِمْتُمْ فَأَعْمَلُوا»^۱ آن خطبه نورانی حضرت امیر هم سرجایش محفوظ

است^۲ که ابن ابی الحدید می گوید من از پنجاه سال قبل تاکنون بیش از هزار بار آن خطبه را خواندم هر بار که

خواندم برای من «أحدثت عندي روعة و خوفا و عظة»^۳ تازگی داشت؛ آنجا حضرت وضع برزخ را مشخص کرد،

رفتن به سوی برزخ را مشخص کرد، روابط فردی آن برزخی ها را مشخص کرد. خود حضرت دارد آن صحنه را

می بیند، این «علم اليقين» او به «عين اليقين» تبدیل شده، بعد هم به «حق اليقين» می رسد. امیدواریم ذات اقدس

الهی توفیق علم با عمل صالح را به همه ما مرحمت کند.

«غفر الله لنا و لكم و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته»

۱. نهج البلاغه (للصباحي صالح)، حکمت ۲۸۰.

۲. نهج البلاغه (للصباحي صالح)، خطبه ۲۲۱.

۳. شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۵۳؛ «و أقسم بن تقسم الأمم كلها به لقد قرأت هذه الخطبة منذ خمسين سنة و إلى الآن أكثر من ألف مرة ما قرأتها قط إلا و أحدثت عندي روعة و خوفا و عظة و أثرت في قلبي و جيبا و في أعضائي رعدة و لا تأملتها إلا و...».